

## با شاه‌باز روح، از خانقاه تا صومعه

(پژوهشی در نمادپردازی روح در عرفان ایرانی و آثار قدیس یوحنا صلیبی)

دکتر شهره انصاری

استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تمثیل پرنده و پرواز او و تعبیر نمادین آن، یعنی «روح» و «معراج» آن به سوی حقیقت اعلی، تمثیلی کهن و نمادی جهانی است که پیشینه‌ی آن را می‌توان در سراسر جهان، از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب یافت و می‌توان سراغ آن را در همه‌ی فرهنگ‌های کهن خاورمیانه، در ایران و بین‌النهرین و فلسطین و مصر و هند گرفت. «قدیمی‌ترین نشانه از اعتقاد روح - پرنده بدون شک در اسطوره‌ی فونیکس (ققنوس) دیده می‌شود. این پرنده‌ی آتش به رنگ سرخ است؛ یعنی ترکیبی از نیروی حیاتی که نشانه‌ی روح در میان مصریان بوده است». (شوالیه، ج ۲، ۲۰۴) آواز پرندگان نیز نکته‌ی دیگری است که جایگاه نمادین آنان را برای انسان، والاتر از همه‌ی حیوانات قرار داده است؛ تا آن‌جا که گفته‌اند انسان، سخن‌گویی را از پرندگان آموخته است و دیگر آن‌که وقتی پرنده‌ای می‌خواند، آوازش تسبیح خداوند است؛ نیز گفته‌اند که اگر کسی به مرتبه‌ای از شعور و خرد برسد



که بتواند زبان پرنده را درک کند، پرندگان می‌توانند او را از آینده و یا حوادث شوم، باخبر کنند و اخبار غیب را به آن‌ها برسانند. به هر حال، این دو خصلت - آواز و پرواز - پرنده را برای انسان - که همواره در آرزوی پرواز بوده است - مبدل به نماد کاملی کرده تا به وسیله‌ی آن، انسان، آرزوی غایبش را برای کمال و یکی شدن با خدا تصویر کند؛ مضافاً این‌که نماد پرنده، بیان اشتیاق انسان دورافتاده از اصل، برای بازگشت به سرزمین و خاستگاه روحانی خویش است که در واقع، همان پیوستن با خداوند و بهشت و غایت معهود است. (تقی، ۱۳۶-۱۳۷)

در سنت اسلامی، در قرآن کریم، ضمن اشاراتی نمادین به پرندگان، به عنوان نماد روح، اشاره می‌شود؛ چنان‌که برای نمونه در سوره‌ی بقره / ۲۰۶، چهار پرنده‌ی مرده‌ای که به امر خداوند زنده می‌شوند و به سوی حضرت ابراهیم می‌آیند، نماد رستاخیزند؛ زیرا در عمیق‌ترین لایه‌ی تعبیر و تفسیر داستان، در حقیقت، نماد روح به‌شمار می‌آیند. نیز در سوره‌ی یوسف (ع) (آ ۳۶-۳۹). زمانی که خوان سالار فرعون، خواب خود را برای حضرت یوسف حکایت می‌کند که در آن، پرندگان از سبذنان روی سراوی خورده‌اند، حضرت یوسف، رویای او را به مرگ تعبیر می‌کند؛ زیرا در این رویا پرنده نماد مرگ تن و پایان زندگی جسمانی و به تعبیر بهتر، نماد روح و تداوم زندگی آن پس از مرگ تن است؛ زیرا آن‌ان که نماد تن است، خوراک پرندگان می‌شود؛ ولی پرندگان باقی می‌مانند. در داستان مربوط به حضرت داوود (ع) نیز در ضمن آیاتی، از سوره‌ی انبیا (آ ۷۹) و احزاب (آ. ۱۰؛ ۱۹)، پرندگان، حضرت داوود را در تسبیح خداوند همراهی می‌کنند. از میان سور قرآن، به ویژه باید به داستان حضرت سلیمان (ع) و آگاهی او از زبان پرندگان و ماجرای هدده و ارتباط آن با بلقیس - ملکه‌ی صبا - اشاره کرد. از سوی دیگر در قرآن کریم، آواز پرندگان، تسبیح پروردگار و گفت‌وگوهای خردمندانه است که همواره با آگاهی همراه است.

در عرفان اسلامی برای نخستین بار، این عرفای ایرانی بودند که پیشینه‌ی نمادسازی از پرنده و پرواز و آواز او را بنیان نهادند که فضل تقدم در این میان با رساله‌الطیرابن سیناست به زبان عربی. این اثر، رساله‌ای عرفانی است که به شیوه‌ای تمثیلی و نمادین به جریان هبوط آدمی از بهشت و سپس تلاش روح برای بازگشت به مبدأ اصلی آن - که ابن سینا از آن با عنوان «مدینه‌ی ملک الاعظم» یاد می‌کند - در قالب سفر گروهی از پرندگان باز می‌گردد.

نیز باید به قصیده‌ی «عینیه»ی او با مطلع:

هبطت الیک من المحل الرفع      ورقاء ذات تعز و تمنع

اشاره کرد که قصیده‌ای درباره‌ی هبوط روح به شکل کبوتری سفید است.



چنین نظام نمادسازی از پرنده را به عنوان نماد روح می‌توان در «رسالة الطير» خواجه محمد غزالی (به عربی) و نیز در «داستان مرغان» از احمد غزالی و به صورت پراکنده در آثار عین القضات همدانی و به شکل گسترده در آثار روزبهان بقلی یافت؛ چنان که برای نمونه در «رسالة القدس» می‌آورد: «بدان که روح بنی آدم، چون در گیل بنی آدم بنهادند و عرایس ارواح در آن معادن محبوس کردند و ابواب قلوب به عوارض شهوات مسدود کردند از برای امتحان تا آن مرغ قفس شکن به منقار هستی، بند و زندان حوادث بشکنند و به هوای الوهیت برپرد». (ص ۲۹)

در ادامه‌ی بررسی آثار مربوط به نمادپردازی روح در میان عرفای ایران، به ویژه باید به شیخ شهید شهاب‌الدین یحیی‌ای سهروردی اشاره کرد که نه فقط رسالة الطیر ابن سینا را با عنوان «قصه‌ی مرغان» به فارسی برگرداند، بل که در آثار خود نیز نمادپردازی‌هایی بسیار قوی و عمیق و جذاب از پرنده‌ی روح ارائه می‌دهد. وی در رسایل خود: «عقل سرخ»، «فی حالة طفولية»، «لغت موران»، و به ویژه دورساله‌ی «صفیر سیمرغ» و «آواز پر جبریل»، از طریق نمادپردازی پرنده در قالب «سیمرغ» و «باز» و «هدهد» و «طاروس»، مجموعه‌ای غنی از تمثیل‌ها و نمادهای روح و معراج آن می‌آفریند.

و بالاخره نظام نمادسازی پرنده را به عنوان نماد روح در منظومه‌ی منطوق الطیر شیخ عطار نیشابوری بهترین و برترین نمادسازی این موضوع در قالب نظم می‌توان دانست و با افزودن اشارات پراکنده‌ی عرفای ایرانی به این موضوع و نیز آثار «اخوان الصفا» و هم‌چنین رسایل کوتاهی چون «معراج‌نامه»ی شیخ بایزید بسطامی می‌توان مجموعه‌ای جذاب و گسترده از نمادسازی و تمثیلات مربوط به پرنده به عنوان نماد روح به دست آورد.

چنان که پیش از این اشاره شد، نمادسازی از پرنده و آواز و پرواز آن برای روح و احوال وی، وجهه‌ای جهانی و کهن دارد؛ در نتیجه می‌توان ردپای آن را در حیطه‌ی عرفان در سراسر جهان یافت. در تاریخ عرفان مسیحیت، چنین تصاویر و تمثیلاتی را در نمادین‌ترین و زیباترین شکل آن، در آثار «گنوسی‌ها» می‌توان یافت. در عرفان گنوسی که به تعبیری، از قدیمی‌ترین جنبه‌های عرفان مسیحی است و نمادسازی در آن نقش عمده‌ای ایفا می‌کند، در ضمن اسطوره‌ی آفرینش با «سوفیا» (Sophia) یا همان «حکمت و معرفت جاودان» روبه‌رو می‌شویم. او ایزدبانویی است که بخشی از الوهیت برتر است و به شکل نور تجلی می‌کند. طی ماجرای، سوفیا از ملکوت اعلی به جهان زیرین و دنیای تاریکی هبوط می‌کند. با هبوط او نظم و هم‌آهنگی ملاً اعلی در هم می‌ریزد و این هم‌آهنگی، دیگر بار، زمانی ایجاد می‌گردد که نور از ظلمت رها شود و سوفیا به مبدأ

آسمانی خود باز گردد و به الوهیت مطلق بپیوندد.

سفر سوفیا از جهان نور به جهان تاریکی و سپس از تاریکی به نور، داستان هیبوط روح به جسم و سپس سفر او به جانب مبدأ اعلی و یگانگی با آن است. نکته‌ی جالب توجه در این اسطوره آن است که در میان گنوسی‌ها «کبوتر»، مهم‌ترین نماد سوفیا و در نتیجه، به تعبیری، رمز روح است. هر چند در مجموع، نظام نمادسازی از پرنده برای روح در عرفان مسیحی، کاملاً شناخته شده است؛ ولی در میان عرفای مسیحی، به ویژه در آثار قدیس یوحنا صلیبی (St. Juan de la Cruz, 1445-1551) عارف کاتولیک اسپانیایی قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی، به سبب ویژگی‌های خاص آن در این حوزه، بسیار برجسته و چشم‌گیر است. به ویژه که در دوره‌ی او - که لقب «عصر طلایی ادبیات اسپانیا» را به خود اختصاص داده است - آثار وی در زمره‌ی برجسته‌ترین آثار ادبی این عصر و تمام اعصار تاریخ عرفان مسیحی است و اهمیت و جذابیت آثار او - چه به نظم و چه به نثر - در کنار زندگی عادی و نیز حیات عارفانه‌ی او وی را در عرصه‌ی ادبیات عرفان مسیحی شاخص می‌سازد.

اما نکته‌ی مهم در بررسی آثار او - تا آن جا که به مقاله‌ی حاضر مربوط می‌گردد - تمثیل‌ها و نمادسازی‌های او از پرنده‌ی روح و نزدیکی و گاه هم‌سانی آن با تعبیر و نمادسازی‌های عرفای ایرانی در این باره است.

یوحنا در آثارش از پرنده‌ی روح با عنوان (Pajaro Solitario) - (Solitary Bird) یاد می‌کند که معنی آن «پرنده‌ی عزلت‌نشین» است و دارای ویژگی‌هایی است که آن‌ها را طی روندی مشخص و در ضمن تصویرسازی‌های بسیار زیبا در سه اثر ارزشمند او: «از نور و عشق»، (Saying of Light and Love)، «سرود روحانی روح و عروس او مسیح» (Spiritual Canticle of the Soul and the Bridegroom Christ) - که به اختصار، به آن سرود روحانی می‌گویند - و به ویژه اثر شاخص او «صعود از کوه کرمل» (Ascent of the Mount Carmel) می‌توان یافت. از نور و عشق یوحنا، رساله‌ای است که وی در ضمن جملات گاه کوتاه آن، شرایط و ویژگی‌هایی را که پرنده‌ی روح باید در سفر خود به سوی خداوند، دارا باشد، شرح می‌دهد. چنان‌که از ساختار و سبک کتاب برمی‌آید، وی آن را نه با هدف تعلیم به مبتدیان، بل که بیشتر برای مخاطب آشنا با مراحل سیر و سلوک عرفانی نوشته است. وی در این اثر خود، از پرنده‌ی روح، با اصطلاح «روح مکاشفه‌گر» (Contemplative Soul) یاد می‌کند؛ ویژگی‌های آن را برمی‌شمارد و توضیح بسیار کوتاهی درباره‌ی هر ویژگی می‌دهد. سرود روحانی او اما، داستان عشق میان دو عاشق (یوحنا و عیسی مسیح) است. (بنا بر عرف کلیسایی

و عرفان مسیحی، عارف، داماد و عیسای مسیح، عروس نامیده می‌شود). کتاب بر محور راز و نیازهای عاشقانه‌ی آن‌ها با یکدیگر می‌چرخد. این اثر، در واقع، بازگویی تاریخچه‌ی عشق او به مسیح است که در ضمن آن، مراحل حیات روحانی وی (یوحنا) بازنموده می‌شود. یوحنا در سرود روحانی، گنجشک را به عنوان نماد پرنده‌ی روح برمی‌گزیند و رمزپردازی از روح را به صورت بیان موارد تشابهشان با یکدیگر ارایه می‌دهد. به خصوص، پنج خصیصه را برای پرنده‌ی روح برمی‌شمارد که بررسی و تطبیق آن‌ها با آثار عرفای ایرانی، محور پژوهش حاضر است.

وی در سومین اثر او - صعود از کوه کرمل که شرح مرحله به مرحله‌ی سلوک عارف، از نخستین مراحل آن تا مقام اتحاد با خداوند است و جنبه‌ی تعلیمی دارد - از پرنده‌ی روح با صفت مشخص «تنها» (Lonely) یاد می‌کند. کتاب با شرح مکاشفه‌ی حضرت داوود و سفر روحانی او آغاز می‌شود که وی در آن، خود را «به سان پرنده‌ای تنها بر نوک بام» (in Tecto Passer Solitarius) دیده بود. یوحنا در این اثرش بر مفهوم تجرد و تفرید و انزوای پرنده‌ی روح تأکید و تکیه می‌کند و درباره‌ی آن سخن می‌گوید.

«بارالت» (Baralet) در کتاب خود «Islam in Spanish Literature» (اسلام در ادبیات اسپانیا) - که نگارنده‌ی مقاله‌ی حاضر، در حال ترجمه‌ی آن است - به این نکته‌ی مهم اشاره می‌کند که یوحنا رساله‌ی دیگری با عنوان «Las Propiedades del Pajaro Solitario» (صفات پرنده‌ی عزلت نشین) داشته است که امروزه اثری از آن در دست نیست و وجود آن می‌توانست کمک بسیاری برای شرح و درک موضوع بکند. (p.70)

در تشبیه روح به پرنده فحوای کلی اشارات او، حکایت از آن می‌کند که روح، پرنده‌ای تنها و به تعبیری، «عزلت نشین» است که برای نیل به اتحاد با خداوند، می‌بایست سفری دشوار را پشت سر بگذارد. این روند عرفانی، از مرحله‌ی «بیداری نفس» (Awakening) - که معادل مقام «توبه» در عرفان اسلامی است - آغاز می‌شود و به «والا ترین مرحله‌ی کشف و شهود» (Highest Contemplation) یا «اتحاد» (Union) که مطابق مقام «وحدت» در عرفان اسلامی است، می‌رسد.

با بررسی کلی آثار یوحنا می‌توان دریافت که - چنان‌که پیش از این اشاره شد - پرنده‌ی عزلت نشین (نماد روح سالک)، به طور کلی دارای ویژگی‌هایی است که قدیس یوحنا آنها را در پنج تصویر خلاصه می‌کند؛ این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱. وی همواره در جست و جوی رفیع‌ترین مکان است؛



۲. خواهان هم‌راه و یار نیست و به آن نیازی ندارد؛

۳. همواره منقار خود را در هوا به سوی آسمان نگاه می‌دارد؛

۴. رنگ معین و مشخصی ندارد؛

۵. ترانه‌هایی دل‌نشین ترنم می‌کند.

در مقام مقایسه، پیش از هر چیز باید بر اصطلاح «پرنده‌ی عزلت‌نشین» تأکید کرد. جزء دوم این ترکیب (Solitary)، صفت برگرفته از واژه‌ی Solitude به معنی تنهایی، انفراد، خلوت، جای خلوت و گوشه‌ی عزلت است؛ اما از دیگر معانی این کلمه، کم‌یابی و نایابی نیز هست. با اندکی چشم‌پوشی از تردیدهایی که درباره‌ی هم‌سان بودن «سیمرغ» (پرنده‌ی نام‌دار اساطیری ایران باستان) و «عنقا» (مرغ اسطوره‌ای اساطیر عرب) وجود دارد و بدون آن‌که ویژگی‌های آن دو را یک‌سان فرض کنیم، می‌توان اصطلاح Solitary را «مغرب» و یکی از معانی آن: «غریب و مهجور» که صفت خاص عنقا (و به تعبیری سیمرغ) است، معنی کرد. با قرار دادن این معنی به جای صفت عزلت‌نشین و در برداشتی کلی می‌توان آن را «عنقای مغرب» ترجمه کرده که به تعبیری، خصوصیتی شبیه به سیمرغ دارد و به تدریج جای خود را به سیمرغ می‌دهد (چنان‌که برای نمونه در رساله‌الطیر امام محمد غزالی و در آثار اخوان‌الصفا سخن از سیمرغ نیست؛ بل که عنقا، شاه مرغان، و نماد حضرت احدیت است). این عنقای مغرب یا سیمرغ، در آثار عرفای ایران، نماد حق - جل و علا - رمز «انسان کامل»، نماد «عقل فعال» و رمز «جبریل» است؛ در رساله‌الطیر ابن سینا، «ملک اعظم»، در داستان مرغان احمد غزالی، سیمرغ و در آثار روزبهان، سیمرغ و عنقا و در آثار سهروردی، سیمرغ است که هدف از سفر روح و پیمودن مراحل دشوار این سفر، رسیدن به مقام قرب اوست.

این پرنده‌ی روح در عرفان مسیحی - چنان‌که در عرفان اسلامی - باید مراحل را پشت سر بگذارد تا در ضمن گذر از این مراحل، از آرایش‌ها و تعلقات برهد؛ سپس در پرتو اشراق، به مکاشفه‌ی اعلیٰ برسد. یوحنا این مراحل را در آثار خود با استفاده از اصطلاحات مربوط به آنها به دقت شرح می‌دهد و وضعیت روح را در ضمن تجربه‌ی احوالی از قبیل: مکاشفه (Contemplation)، بیداری (Awakening)، معرفت (knowledge) به «حقیقت مطلق» (Absolute truth)، تصفیه (Purgation)، تزکیه (Cleaning)، جذب (Ecstasy) و بالاخره، اشراق (Illumination) و در نهایت، اتحاد (Union) با خداوند بررسی می‌کند. در حقیقت، نور متبرک، همین اشراق است که چشم باطن عارف را بر خود او و بر خداوند می‌گشاید؛

زیرا تیرگی و کدورت دل را پاک می‌کند.

یوحنا در پیش‌گفتار (prologue) از نور و عشق، ضمن اشاره‌ی صریح به پرنده‌ی روح سالک؛ در اشاره به این مرحله چنین می‌آورد: «آنها که به تعلقاتشان اجازه نمی‌دهند تا در خود، غرقه‌شان سازد، روح خود را به چابکی پرنده‌ای که پروبال خود را از دست نداده است، تعالی و رفعت می‌بخشند». (phrase 22)

یکی از مراتب احوال روح - که یوحنا بدان اشاره و با اصطلاح «Oblivion» از آن یاد می‌کند - حالت غیبتی است که در آن، روح سالک از همه چیز و همه کس فارغ می‌گردد تا جایی که خود را نیز فراموش می‌کند تا به تمامی و بدون هیچ‌گونه تعلقی - جز به خدا - در محضر خداوند حاضر شود. این غیبت، غیبت از زمان را نیز شامل می‌شود بدین معنی که عارف، بر زمان و مکان چیره می‌شود و از همین روست که زمان و گذشتن آن و چه‌گونگی گذشت زمان را در نمی‌یابد؛ چنان که یوحنا در این باره در صعود از کوه کرمل می‌نویسد: «روح بر خداوند، واقف می‌گردد بدون آن که از گذشت زمان آگاه باشد» (۱۰۵). از دید تطبیقی، این اشراف بر زمان را که به تعبیری، کوتاه شدن آن در نظر سالک است، در میان عرفای ایرانی می‌توان در آثار شیخ اشراق در رساله‌ی صغیر سیمرغ یافت. وی در ابتدای رساله، زمانی که درباره‌ی ویژگی‌های سیمرغ سخن می‌گوید، روح سالک را به هدده‌ی تشبیه می‌کند که در بهار (یکی از القاب هدده، «ابوالریح» است) برای رسیدن به مقام «واصل» (انسان کامل که نماد آن در ادبیات عرفانی ما سیمرغ است) به ترک آشیان خود می‌گردد و قصد سفر به کوه قاف می‌کند. وی سپس می‌افزاید: «سایه‌ی کوه قاف بر او افتد به مقدار هزار سال این زمان - و این هزار سال در تقویم اهل حقیقت، یک صبح‌دم است از مشرق لاهوت اعظم» (قصه‌های شیخ اشراق، ص ۴۸). در باره‌ی کوه قاف و هم‌سانی آن با البرز اساطیری ایران و این نکته که سیمرغ در این کوه آشیانه دارد، سخن بسیار گفته شده است؛ اما در آثار سهروردی، کوه قاف، «شهر فرشتگان یا نفسها و عقلهاست»، جایی که سهروردی در چندین داستان از داستان‌های رمزی خود، به آن نام «ناکجا آباد» داده است» (پورنامداریان، ۳۵۳). و رمز عالم نور است که در حکمت اشراقی، «مشرق» خوانده می‌شود؛ یعنی جهان نور محض یا جهان فرشتگان مقرب که از هر ماده یا تاریکی تهیند (همانجا). ویژگی جنس این عالم - که از نور است - و از ماده تهی است، آن را از گنجیدن در «بعُد زمان» مبرا می‌کند و پرنده‌ی روح سالک چون به این جایگاه رسیده، به کلی فارغ از قید و بند زمان است تا جایی که گویی هزار سال جهان ما برابر با یک صبح‌دم از این مشرق است.

ویژگی مشترک دیگر و در واقع، ویژگی اصلی مشترک میان آثار یوحنا و عرفای ایرانی در حوزه‌ی نمادسازی پرنده‌ی روح، خصوصیات پرنده‌ی یوحنا و مشترکات آن با داستان پرنندگان عرفای ایرانی است. یکی از پنج صفت پرنده‌ی یوحنا انزوا و به تعبیری، تفرّد و تجرد و تنهایی اوست. این صفت در تصویری که یوحنا برای پرنده‌ی روح، برگزیده است (پرنده‌ی عزلت نشین)، به صراحت، آشکار است. مقصود وی از این ویژگی، چنان که خود در سرود روحانی در (Stanza XV, paragraph 4) می‌آورد، آن است که: «او غالباً تنهاست؛ غایب از هم‌راهی با دیگران و از آن چه او را وابسته می‌سازد، می‌گریزد. روح در مرحله‌ی مکاشفه از تمام افکار این جهانی به دور است و در اجتناب از آنها، تنها و بر هیچ چیز جز تفرّد و تجرد خویش در محضر خداوند اصرار نمی‌ورزد». در اثر دیگر او، صعود از کوه کرمل - چنان که پیش از این اشاره شد - از پرنده‌ی روح به پرنده‌ی تنها (Lonley Bird) تعبیر می‌کند و چنان که خود اشاره می‌کند، صفت «تنها» برگرفته از مکاشفه‌ی حضرت داوود در معراج روح او است و وصفی است که وی در شرح حالت و وضعیت خود در سفر روحانیش نیز بدان اشاره می‌کند. یوحنا سپس با تأکید بر واژه‌ی «تنها» می‌آورد: «او (داوود پیامبر) [، واژه‌ی «تنها» را به کار می‌برد تا روشن سازد که منقطع و منفک از همه چیز بود» (second book, 14, paragraph 11). یوحنا در همین راستا، در بخشی از نوروز عشق، با عنوان «نیایش روحی که درگیر عشق است» (Prayer of a Soul Taken with Love) در وصف روح، درباره‌ی با تفرّد و تجرد او می‌آورد: «باید چنان به سکوت و مکاشفه و عزلت مشتاق باشد که هم‌راهی آفریده‌ای دیگر را تاب نیاورد» (phrase 5). چنین ویژگی، یعنی پشت پا زدن عارف به تمام علائق و امیال دنیوی و غایب شدن روح او از غیر حق و برگزیدن آن از تمام متعلقات و وابستگی‌های دنیوی را در معراج‌نامه‌ی شیخ نام دار، بایزید بسطامی، می‌توان مشاهده کرد. بایزید که در معراج‌نامه‌ی خود خاطرات معراج و سفر روحانی خود به عالم کبریا را باز می‌گوید، به صراحت، خود را به پرنده‌ای تشبیه می‌کند و می‌نویسد: «چون به وحدانیت رسیدم، ... سالها در آن وادی به قدم افهام دویدم تا مرغی گشتم، چشم او از یگانگی، پراز همیشگی، در هوای چه گونگی می‌پریدم» (عطار، ۲۰۵) و سپس مطلبی دقیقاً مطابق با مضمونی که یوحنا مطرح می‌کند، یعنی بریدن از همه به جز خداوند و به خاطر خداوند می‌آورد؛ چنان که می‌نویسد: «چون از مخلوقات، غایب گشتم، گفتم: «به خالق رسیدم» (همان، ۲۰۵ و ۲۰۶).

همین مضمون را می‌توان در میان آثار عرفای ایران در آثار شیخ شهید و با ظرافت و شرح بیشتری دید. سهروردی، در «رساله‌ی کلمات ذوقیه» یا «رساله‌الابراج» می‌آورد: «بدانید ای اخوان تجرید



... که فایده‌ی تجرید، سرعت بازگشت به وطن اصلی و اتصال به عالم علوی است» (مصنفات، ج ۳، ۴۶۲). از تجرید مرغ روح از ماسوی الله، به ویژه می‌توان در صغیر سیمرغ او سراغ گرفت، آن‌جا که در وصف سیمرغ می‌نویسد: «همه به او مشغولند و او از همه فارغ؛ همه از او پروا و از همه تهی» (قصه‌های شیخ اشراق، ۴۸). منظور وی از این جملات، دقیقاً همان تعبیر یوحنا از تجرید مرغ روح است که مشرف بر همه هست ولی خود به چیزی یا کسی وابسته نیست و هیچ چیز و هیچ کس بر او محاط نیست مگر خداوند. در معراج‌نامه‌ی بایزید، این مفهوم در این جمله ادا می‌شود: «ای بایزید! بی‌همه، باهمه‌ای و بی‌آلت، با آلت» (عطار، ۲۰۳).

دیگر ویژگی پرنده‌ی روح در آثار یوحنا، آن است که طالب و در جست‌وجوی رفیع‌ترین مکان است، وی در از نور و عشق می‌نویسد که روح «باید بر هر آنچه که گذراست، نیاید و به آنها چنان بی‌اعتنا باشد که گویی هرگز وجود نداشته‌اند؛ زیرا هدف او باید صعود به برترین مکان، یعنی ملکوت اعلی و یگانگی با پروردگار باشد (Prayer of a Soul Taken with Love, 15) و در صعود از کوه کرمل ضمن اشاره به مکاشفه‌ی حضرت داوود در معراجش، و این‌که وی خود را به سان پرنده‌ای تنها بر نوک بام دیده بود، در شرح و تفسیر ترکیب «نوک بام» (House-Top) - که بلندترین جای هر خانه است - بر این نکته تأکید می‌کند که پرواز تا نوک بام به معنی کشیده شدن روح به جانب بالا، به بالاترین نقطه است. (second book, 14, paragraph 11).

اما تعبیری که از «رفیع‌ترین مکان» در سرود روحانی خویش به دست می‌دهد، اصطلاح «مکاشفه‌ی اعلی» (Highest Contemplation) است که از دید او برترین مکاشفه و همان «اتحاد عرفانی» (یا «وحدت عرفانی») با خداوند (Mystical Union) است که از آن با صفت Intuition (شهودی) نیز یاد می‌کنند (Catholic Encyclopedia, vol.4) و به صفت «فرخنده» (مبارک، میمون، خجسته) (Beatific) نیز موصوف است؛ زیرا بنابر (Wikipedia)، وصول نهایی اشتیاق انسان به حقیقت را در خود دارد. یوحنا خود، از آن به «ازدواج عرفانی» (Mystical Marriage) تعبیر می‌کند تا نشان دهد که اتحاد عرفانی با خداوند، متعالی‌ترین مرحله‌ی دست‌رسی‌پذیر روح، در حیات این جهانی آن است (Catholic Encyclopedia, vol.4). این مرحله همان مرحله‌ی Deification در عرفان مسیحی، معادل با مرتبه‌ی «ان‌الحق گویی» در عرفان اسلامی است.

در حکایت معراج روح در آثار عرفای ایران، به طور کلی، رفیع‌ترین مکانی که مقصد پرنده‌ی روح است، بر نوک کوهی تصویر می‌شود. چنان‌که برای نمونه در رساله الطیر این سینا بارگاه پادشاه

مرغان برنوک آخرین و بلندترین کوه - از هشت کوه (و به تعبیری، نه کوه) است<sup>۱</sup> - که از بلندی، سر بر آسمان می‌سایند. این کوه، همان کوه قاف است. در منطق الطیر عطار، بنا بر اظهار هدهد، جایگاه سیمرخ (شاه مرغان) در آن است (منزوی، ۱۱۵). در آثار سهروردی نیز مقصد بلندمرتبه‌ی پرواز روح، کوه قاف است؛ چنان‌که برای نمونه در رساله‌ی «عقل سرخ» که در آن سهروردی، روح خود را به باز تشبیه می‌کند که در دام اسیر شده و سپس از چنگ زندانبانان خود گریخته است، زمانی که باز، از وطن «پیر جوان روی» می‌پرسد، پیر در جواب او می‌گوید: «از پس کوه قاف - که مقام من آنجاست - و آشیان تو نیز آن جایگه بود؛ اما تو فراموش کرده‌ای...» (قصه‌های شیخ اشراق، ص ۱۰). در رساله‌ی صفر سیمرخ او نیز سخن از کوه قاف به عنوان مقصد سفر روح سالک است؛ زیرا هدهد روح سالک، پس از رسیدن به کوه قاف است که شایستگی استحاله به سیمرخ و رسیدن به مقام انسان کامل را می‌یابد: «هر آن هدهدی که در فصل بهار... به ترک آشیان خود بگوید... و قصد کوه قاف کند... سایه‌ی کوه قاف بر او افتد... و سیمرخی شود» (قصه‌های شیخ اشراق، ص ۴۸). کوه قاف در تعریفی که سهروردی از زبان پیر جوان روی در عقل سرخ ارائه می‌دهد، «گرد جهان درآمده است و یازده کوه است» (همان، ص ۱۰) که در بررسی عالم‌شناسی نوری آثار او، همان جهان نور محض و سرزمین فرشتگان و جایگاه موجودات نور (انوار قاهره و مدبره) است.

نکته‌ی مهم دیگری که نباید از نظر دور داشت، آن است که باز - نماد روح در این داستان - اساساً از دسته‌ی پرنده‌گان بلندپرواز (High-Flying) است و برگزیدن آن به عنوان نماد روح در این داستان، به درستی گواه بر بلندمرتبه بودن مقصد اوست.

سومین ویژگی پرنده‌ی یوحنا به دو شکل در آثار او تصویر می‌شود: یکی از آن دو، تصویری است که در سرود روحانی ارایه می‌دهد و براساس آن، پرنده «سرش را همیشه به جانب باد برمی‌گرداند» (Stanza XV paragraph 4)؛ نوی در ادامه، در این باره می‌نویسد: «روح، لطافتش را به جانبی متوجه می‌سازد که روح عشق - خداوند - از آن سوی می‌آید». چنین تصویری را به صورت مشروح تر، در از نور و عشق، بدین صورت نمایش می‌دهد که پرنده‌ی روح «باید منقار خود را در هوایی که از روح القدس برخاسته است، نگاه دارد» (Prayer of a Soul Taken with Love, phrase 5) و در توضیح آن می‌آورد: «(و به الهام‌های او پاسخ گوید تا به واسطه‌ی چنین واکنشی، شایستگی هم راهی با او را بیابد». هر دوی این تصاویر، نمایانگر پرنده‌ای است که منقار خود را در هوا به

جانب وزیدن‌گاه باد نگاه داشته است و عطر و بویی را که باد به هم‌راه خود می‌آورد، می‌بوید؛ ولی تفاوت این دو تصویر در آن است که دومی خاصتر است؛ زیرا بیان می‌کند که منشأ نسیم، روح القدس است.

روح القدس (Holy Spirit)، صرف نظر از موقعیت ویژه‌ی آن در مسیحیت، در اقاویم ثلاثه (holy Thrinity) (پدر، پسر، روح القدس)، وسیله‌ی الهام خداوند به انسان هم هست؛ زیرا بنا بر ایوب (۱۶:۱۳)، وی روح حقیقت و آموزنده‌ی آن است<sup>۲</sup>. وی به تعبیری، نماد و جایگاه نفعه‌های قدسی است که پروردگار به او تلقین می‌کند و او نیز آن‌ها را به عارف اشراق یافته تلقین می‌کند و می‌آموزاند. در نتیجه، نسیمی که از او می‌آید و در واقع، خود او، نفعه‌ی الهی است. معنای تصویر دمیده شدن انفاس قدسی به جان عارف، با تأکید بر همسانی میان باد (هوا) و نفس، روشن تر می‌شود؛ تمثیل پرنده‌ای که متقار خود را در هوا به جانب باد نگاه می‌دارد تا عطر و بوی ریاحین را ببوید، نماد‌پردازی روح عارف است که همواره متوجه روح القدس است تا انفاس الهی را به واسطه‌ی او دریافت.

در میان عرفای ایران، شباهت نظام نماد‌پردازی شیخ اشراق در سه داستان لغت موران (به ویژه به واسطه‌ی شباهت تصاویر) و نیز آواز پر جبرئیل، و در پیچیده‌ترین شکل آن در صفر سیمرخ با تصاویری که یوحنا ارایه می‌دهد، شگفت‌انگیز است. سهروردی در لغت موران، داستان طاووسی را حکایت می‌کند که با گروهی از هم‌نوعان خود در باغ بهشت‌گون پادشاهی، سکنا دارد. روزی به دستور شاه، او را می‌گیرند و در پوششی سخت، محبوس می‌سازند. طاووس به مرور زمان به تاریکی و تنگی قفس، خو می‌کند و باغ و زیبایی‌های آن را از یاد می‌برد؛ جز آن‌که نسیمی که گاه گاه به او می‌رسد، در او اشتیاقی می‌آفریند که خود از علت آن آگاه نیست. این نسیم، اشتیاق پرواز را در وجود او برمی‌انگیزد. در این داستان، عطر نسیم (الهام‌هایی که از ملکوت به روح می‌رسد) و خود نسیم (روح القدس)، میان هر دو عارف، مشترکند؛ اما این‌که سهروردی، طاووس را برای نماد روح برمی‌گزیند، زمانی برجسته‌تر می‌نماید که می‌بینیم «یونگ» در کتاب معروف خود، «روانشناسی و کیمیاگری»، به این نکته اشاره می‌کند که: «طاووس، خویشاوند سیمرخ، یعنی مظهر مسیح است» (ص ۵۶۸).

این نظام نمادسازی، به ویژه در رساله‌ی صفر سیمرخ او حایز اهمیت است که در آن، ضمن برشمردن صفات سیمرخ، می‌آورد: «صفر او خفتگان را بیدار کند» (قصه‌های شیخ اشراق،

ص ۴۸)، «صغیر او به همه کس برسد؛ اما مستمع، کمتر دارد» (همان جا) و «همه‌ی علوم، از صغیر این سیمرغ است و از او استخراج کرده‌اند» (همان)؛ اما جان کلام سهروردی در این جمله نهفته است: «و نسیم صبا از نفس اوست» (ص ۴۹). برای بررسی این مفاهیم، نخست باید به شباهت‌های سیمرغ و روح القدس اشاره کرد که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان بر فریشته بودن روح القدس و فریشته‌گون بودن سیمرغ (نورانی بودن، فر و شکوه داشتن، بال دار بودن)، صاحب الهام بودن آن دو و انتقال آن به دیگران (در مورد سیمرغ، در داستان زال و سیمرغ) و این نکته که سیمرغ، طایری قدسی است که در کوه قاف - جهان نور - سکنا دارد و با آوای عرشى خود، غفلت‌زدگان را بیدار می‌کند یاد کرد (هم‌چنان که روح القدس، برترین فریشته‌ی خداوند است و با وحی و الهام خود، انوار معرفت به دل عارف می‌تاباند). در آثار سهروردی، این شباهت‌ها در رابطه با نظام «عالم‌شناختی» و «فرشته‌شناختی» او، تعاریفی دیگر می‌یابد: به طور خلاصه در نظام نورشناختی سهروردی، نخستین نور اشراق شده از نورالانوار، عقل فعال یا عقل اول است که او را جبریل نیز می‌خوانند و برترین فرشته - عقل هاست. وی صادرکننده‌ی نه عقل دیگر و نیز مجموع آن هاست. جایگاه او در نظام عالم‌شناختی سهروردی، در «عالم عقل» است که جهانی و رای دو عالم مثال و حس است. سیمرغ، نماد اوست و بر سر درخت طوبا آشیان دارد. در نمادپردازی سهروردی، عقل اول در عالم عقول (سرزمین نور) نمادی دارد که سیمرغ (جبریل) است و در عالم مثال - واسط میان عالم عقل و عالم حس - نمادی دارد که طوباست و در عالم حس، نمادی دارد که خورشید است. در انسان یا عالم صغیر نیز نمادی دارد که همان «نفس ناطقه» (روح) است و نفوس ناطقه (ارواح) انسانی، ناشی از عقل فعال (جبریل، روح القدس، سیمرغ) اند که خود ناشی از نورالانوار (خداوند) است. بدین ترتیب، عقل فعال یا سیمرغ که در شرع، جبریل خوانده می‌شود، و واسطه‌ی وحی به انبیاست، همان روح القدس (فرشته‌ی وحی) است. بنابراین اظهار سهروردی، صغیر سیمرغ، خفتگان را از خواب بیدار می‌کند و نیز نسیم صبا از نفس اوست. فیض روح القدس نیز جان‌های خفته در خواب جهل و غفلت پای‌بندی به جهان ناسوت را با نور اشراق و معرفت، از خواب غفلت بیدار می‌کند و آنان را به بازگشت به ملکوت - که مکان اصلی آنهاست - فرامی‌خواند؛ هم‌چون نسیم صبا که زمین مرده و گل‌های خفته را در رستاخیز بهار، از خواب زمستانی بیدار می‌کند و به آنها جان دوباره می‌بخشد. ارواح مشتاق عارفان، همواره مترصد دریافتن الهام غیب و هوای جانان از فیض روح القدس هستند، هم‌چون پرندگان که منقار خود را در جستجوی عطر و بوی باغ و بهار، به سوی نسیم می‌گیرند تا آنها را به آن‌جا هدایت کند.

دیگر ویژگی پرنده‌ی قدیس یوحنا - چنان که در سرود روحانی می‌آورد - آن است که «به نرمی و دل‌نشینی ترنم می‌کند»، سپس در ادامه می‌افزاید: «روح نیز بلادرنگ برای خدا چنین می‌کند؛ از آن روی که ثنای او برخاسته از شیرین‌ترین عشقند، برای او لذت‌بخش‌ترین و در چشم خداوند، ارزشمندترینند» و در آن نور و عشق، در این زمینه می‌نویسد: «او (روح) باید به دل‌نشینی در مکاشفه و در عشق عروس خویش (عیسای مسیح) ترنم کند. (Prayer of a Soul Taken with Love, phrase 5)

این شیرینی و دل‌نشینی ثنایهایی که روح برای خداوند می‌گوید، همان است که بایزید بسطامی در معراج‌نامه‌ی خود، از آن به عبارت «مناجات کردن به زبان لطف» یاد می‌کند و سپس در باره‌ی پاداش مناجات‌های لطیف خویش با حق، می‌نویسد: «[حق] رقم خوشنودی بر من کشید و مرا منور گردانید... پس تاج کرامت بر فرق من نهاد...» (عطار، ص ۲۰۴). آن‌گاه به این نکته که ثنایهای وی تا چه حد در نظر خداوند، دل‌پذیر آمده است، اشاره می‌کند: «بر او ثناها گفتیم... مرا به قوت خود قوی گردانید و به زینت خود بیاراست و تاج کرامت بر سر من نهاد و در سرای توحید بر من گشاد» (همان جا).

اما چنین توصیف‌هایی، در آثار شیخ اشراق، تعبیرهایی نمادین‌تر و عمیق‌تر می‌یابد و در بررسی لایه‌های ژرف‌تر این توصیف‌ها، ویژگی‌های هم‌سان سیمرخ سهروردی و روح‌القدس یوحنا هم‌چنان می‌درخشد. نخست: صفیر سیمرخ که همان «آواز» اوست، هم‌چون دم روح‌القدس، منشأ غیبی و قدسی دارد و همان است که در مجموعه واژگان (terminology) عرفان، از آن به «کشف» و «وارد» و «الهام» تعبیر می‌کنند؛ دوم: آواز او خفتگان را از خواب غفلت بیدار می‌کند؛ هم‌چنان که نفحات روح‌القدس، سبب اشراق دل عارف می‌شود؛ سوم: همه‌ی علوم، از آواز سیمرخ است؛ هم‌چنان که روح‌القدس، منبع فیض و الهام آگاهی به جان‌هاست. در ادامه، به ویژه باید به تصویرسازی‌های موسیقایی هر دو عارف توجه کرد: سهروردی می‌نویسد: «سازهای عجب مثل ارغنون و غیر آن، از صدای او بیرون آورده‌اند» (قصه‌های شیخ اشراق، ص ۴۸).

ارغنون در دسته‌بندی سازها، ساز «بادی» است؛ زیرا صدای آن به واسطه‌ی ورود و خروج هوا تولید می‌شود. در تعبیر عرفا، بانگ ارغنون، نمایانگر توجه عارف به اصل و مبدأ خویش است؛ چنان که حضرت مولانا جلال‌الدین بلخی، در مثنوی، از زبان آن، ندای «انا الیه راجعون» می‌شنود (دفتر ۳/۳۹۰۶)؛ از سوی دیگر، ارغنون، نماد عدم هم‌هست؛ زیرا میان تهی است و بدون هوایی که در آن دمیده می‌شود، هویت ندارد. پس ارغنون که ترنم می‌کند، به مثابه‌ی عارفی است که از انانیت خود تهی شده و هویت اصلی او هوای فیض روح‌القدس (نفحات خداوندی) است و به

سیمرغ یعنی انسان کامل، استحال می‌یابد؛ به مثابه‌ی ارغنون است که از هوا پر می‌شود و ترنم می‌کند و این ترنم، همان نغمه‌ی بازگشت به اصل الاهی است. در این جا تصویر عارف و خویش‌کاری او، با روح القدس یکی می‌شود؛ زیرا الهام روح القدس، آواز دعوت به ملکوت است. بدین ترتیب، مرغی که در آثار یوحنا متقار خود را به سوی وزیدن‌گاه باد نگاه می‌دارد، در صفت سیمرغ، آن را از هوای روح القدس، سرشار و آواز بازگشت به مرجع حقیقی روح را ترنم می‌کند. ویژگی دیگر (آخرین ویژگی) پرنده‌ی یوحنا، آن است که رنگ مشخصی ندارد.

وی در سرود روحانی در توضیح این تصویر می‌گوید: «این بدان معناست که روح، کامل است و در این جذبۀ [Ecstasy]، نه فقط خالی از هیچ (؟) اثری از رنگ تأثیرات حواس و یا خودشیفتگی است، بل که هیچ نوع تلقی خاصی از آسمان و زمین و مایه‌تعلق به آن‌ها ندارد...». یوحنا در توضیح بی‌رنگی مرغ روح در از نور و عشق نیز چنین می‌گوید: «او نباید رنگ مشخصی داشته باشد؛ بدین معنا که خواهان خواسته‌ای جز از آن که خداوند اراده می‌کند، نباشد». این مرحله‌ی بی‌رنگی روح، همان مرحله‌ی اتحاد آن با خداوند است که در آن، عارف، تهی از همه چیز و همه کس - هم چون ارغنون - صدای پروردگار را با روح و جان درمی‌یابد و آن را به خفتگان می‌دمد و در واقع، در خداوند مستحیل می‌شود تا جایی که او در میانه نمی‌ماند و هر چه هست، خداوند است؛ پس، رنگ بی‌رنگی می‌گیرد که رنگ خداست. چنین تصویری را سهروردی در صفت سیمرغ، به زیبایی، این چنین ترسیم می‌کند که سیمرغ، رنگ‌های مختلف را زایل می‌کند؛ ولی خود، رنگ ندارد». زیبایی فوق‌العاده‌ی این تصویر، پیش از هر چیز، در تناقض موجود در آن نهفته است؛ زیرا سیمرغ با آن که رنگی ندارد، در عین بی‌رنگی، رنگ‌های مختلف را زایل می‌کند. این رنگ‌های مختلف، کنایه از تعلقات گوناگون دنیوی و خواهش‌های بی‌شمار مادی است که از همه سوسالک را احاطه کرده‌اند، و مانع از رهایی او از دام دنیا می‌شوند؛ یا چنان که شیخ شهید می‌نویسد: «مردم، تا به این عالم ناسوت علاقه دارد، به مقام لاهوت نرسد» (قصه‌های شیخ اشراق، ص ۵۳). این رنگ‌ها را هم چنین می‌توان کنایه از توفیقات عارف در ضمن پیمودن مراحل «احوال» و «مقامات» گرفت. این توفیقات، از آن رو خطرناکند که می‌توانند عارف را بفریبند و از ادامه‌ی راه بازدارند. چنان که برای نمونه، حتی معرفت نیز می‌تواند دام سالک باشد: «و مادام که مردم به معرفت، شاد شود، هنوز قاصر است» (همان، ص ۵۲) و یا: «پس هرگاه که نظر به ذات خود کند، مبتهج گردد - که سواطع انوار حق بر خود بیند - و این هنوز نقص است» (همان جا).

بدیهی است که زایل کردن این رنگ‌ها با تکیه بر الطاف الاهی و فیض قدسی، ممکن است و واسطه‌ی



رساندن این الطاف به عارف، سیمرخ، یا همان روح القدس است که نماد انسان کامل است و خود، تهی شده از تمام رنگ‌هایی است که مظاهر علقه‌ها و وابستگی‌های گوناگونند.

این بی‌رنگی، همان مفهوم «فناى در فنا» ست که شیخ شهید در ضمن تقسیم‌بندی مراتب توحید به آن اشاره و با تعبیر «گم کردن خود»، از آن یاد می‌کند: «گروهی ... ایشان عالی‌ترند و گفتند که چون کسی، دیگری را خطاب «تویی» کند، او را از خود جدا داشته باشد و اثبات «انانیت» می‌کند و «دویی» از عالم وحدت دور است. ایشان خود را گم کردند و گم گرفتند در پیدایی حق؛ «لا انا الا انا» گفتند» (همان، ص ۵۳). سیمرخ سهروردی، در عین بی‌رنگی، نقش آفرین هم هست؛ زیرا: «همه‌ی نقش‌ها از اوست» (همان، ص ۵۲).

این نقش‌ها همان واردات غیبی و تصورات قدسی است که به واسطه‌ی صفیر سیمرخ و یا آواز پرجبریل، و یا الهام روح القدس از عالم نور به عالم برزخ (عالم مثال) می‌رسد و روان گویا (نفس ناطقه) ی عارف، آنها را درمی‌یابد. و به تعبیر شیخ، همان نداهاى به غایت لطیف و مخاطبات روحانیات و همان صورت‌های به غایت طراوت و لطافت است که از جنت می‌رسد و نتیجه‌ی محاکات اتصال به مقامات علوی است.<sup>۳</sup> بدین ترتیب است که سیمرخ - که خود رنگ ندارد - بای بی‌رنگی خویش، رنگ‌ها را زایل می‌کند و نقش می‌آفریند. هم‌چنان‌که با گم کردن خود در حق، به او پیدا می‌شود و به تعبیر بایزید در معراج‌نامه: «چون به وحدانیت رسیدم ... سال‌ها در آن وادی، به قدم افهام دویدم تا مرغی گشتم، چشم او از یگانگی، پُر از همیشگی ...» و چنین است حکایت مرغ روح.

نتیجه:

آن‌چه از بررسی نظام نمادپردازی روح در قالب پرنده، و معراج آن در قالب پرواز و آواز پرنده در آثار عرفای ایران و آثار قدیس یوحناى صلیبی، و مقایسه‌ی این آثار با یک‌دیگر حاصل می‌شود، بدین ترتیب است:

۱. از آن روی که یکی از ویژگی‌های پرنده‌ی یوحنا، تفرید و تجرد اوست و طی طریق او در سفر روحانیش، به تنهایی انجام می‌گیرد، جزئیات ویژگی‌های او و سفرش، در آثار یوحنا به ویژگی‌های رساله‌الظیهرهایی که در آنها سفر مرغان به طور جمعی صورت می‌گیرد، کم‌تر شبیه و به معراج‌نامه‌ی بایزید و به ویژه به رسالات سهروردی - که مرغ روح در آنها تنها سفر می‌کند - شبیه‌تر است؛
۲. تصاویری که یوحنا از مرغ روح ارایه می‌دهد، در مجموع، تصاویری است که جنبه‌ی تصویر

۳. رف. فقه‌های شیخ اشراق، رساله‌ی صفیر سیمرخ، صص ۵۲-۵۱.

پردازی آن‌ها، بیش‌تر از جنبه‌ی نمادین آن‌هاست؛ در حالی که در آثار سهروردی، وجه نمادین تصاویر می‌چربد؛

۳. در بررسی مفاهیم و تصویرهای بنیادین مرغ‌روح، آثار یوحنا در یک‌سانی واژگان و تصاویر، فوق‌العاده به خصوصیات آن در رساله‌ی «صفر سیم‌رغ»، نزدیک است و گاه، عیناً با آن مطابقت می‌کند؛

۴. تصویر روح‌القدس در آثار یوحنا به شدت و بی‌نهایت به تصاویر و نمادهایی که سهروردی از سیم‌رغ و جبریل ارایه می‌کند، نزدیک و هم‌سان است.

با توجه به مشترکات یادشده و بسیاری هم‌سانی‌های دیگر و باتوجه به تقدم زمانی رسایل سهروردی بر آثار یوحنا، شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که آثار داستانی او و به ویژه رساله‌ی صفر سیم‌رغ، به وسیله‌ی عرفا و نویسندگان عرب، ترجمه شده و از طریق ترجمه (ها) به آثار یوحنا راه یافته و وی در تصاویری که از مرغ‌روح ارایه می‌دهد، تحت تأثیر سهروردی بوده است.

### فهرست منابع

#### الف. بخشی از منابع فارسی

۱. پورجوادی، نصرالله: (به اهتمام)، متن فارسی رساله‌الطیر خواجه احمد غزالی، تهران، انجمن فلسفه‌ی ایران، ۱۳۵۵.
۲. پورنامداریان، تقی: رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم (۱۳۸۳).
۳. تقی، شکوفه: دوبال خرد (عرفان و فلسفه در رساله‌الطیر ابن سینا)، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲.
۴. شوالیه، ژان و آلن گاربران: فرهنگ نمادها، ترجمه‌ سودابه فضایی (ج ۲).
۵. شیخ عطار نیشابوری: تذکره‌الاولیا، بررسی و تصحیح متن و توضیحات از دکتر محمد استعلامی، تهران، زوار، ۱۳۵۵ (چاپ دوم).
۶. مدرس صادقی، جعفر: (ویرایش متن) قصه‌های شیخ اشراق، شهاب‌الدین یحیی‌ای سهروردی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.

#### ب. منابع لاتین

کتاب





Luce Lopez-Barlet, Translated by Andrew Hurley, E.J. Brill, Lieden, Islam in Spanish Literature (From The Middle Ages to the Present), The Netherlands, 1992.

کامپیوتری

۵۹

با شاہکار روح از خانقاہ تا صومعہ

1. [www.ccel.org/](http://www.ccel.org/)The Catholic Encyclopedia, vol.4.
2. [www.ccel.org/](http://www.ccel.org/)Spiritual Canticle of the Soul and the Brideroom Christ, St. John of the Cross.
3. [www.ccel.org/](http://www.ccel.org/) Ascent of mount Carmel, St. John of the cross.
4. [www.ccel.org/](http://www.ccel.org/)Sayings of Light and Love, St. John of the Cross.
5. [www.Carmelite.com/saints/index.shtml](http://www.Carmelite.com/saints/index.shtml). Sayings of Light and love (Dichos de Luz y Amor), by St. John of the Cross, (from: the Collected Works of St. John of the Cross, Translated by Keieran Kavanaugh, OCD, and Otilio Rodriguez, OCD, revised edition (1991). copyright ICS Publications.
6. [www.Carmelite.com/saints/index.shtml](http://www.Carmelite.com/saints/index.shtml). Ascent of the Mount Carmel, by St. John of the Cross, (from: the Collected Works of St. John of the Cross, Translated by Keieran Kavanaugh, OCD, and Otilio Rodriguez, OCD, revised edition (1991). copyright ICS Publications.
7. [www.Carmelite.com/saints/index.shtml](http://www.Carmelite.com/saints/index.shtml). Spiritual Canticle of the Soul and the Brideroom Christ, by St. John of the Cross, (from: the Collected Works of St. John of the Cross, Translated by Keieran Kavanaugh, OCD, and Otilio Rodriguez, OCD, revised edition (1991). copyright ICS Publications.
8. [www.sophia-phoundation.org](http://www.sophia-phoundation.org)
9. [www.newadvent.org/](http://www.newadvent.org/)Catholic Encyclopedia.
10. <http://en.wikipedia.org>.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی